أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

یک دسته از روایاتی که در مورد کفّار و مشرکین مورد بحث قرار می‌گیرد بحث البسۀ کفّار است. این هم یکی از آن مواردی است که باید مورد بحث قرار بگیرد و با این بحث، دیگر روایاتی که در مورد نجاست کفّار و مشرکین در ابواب فقهی بیان شده، دیگر آن روایات تمام می‌شود. حالا صرف نظر از بحث اغلبیّت که در جامعۀ مسلمین است یا در جامعۀ کفّار است و حکم به اغلبیّت در مورد البسه و در مورد پوست حیوان در ؟ و در امثال ذلک هست صرف نظر از آن...

سؤال: یعنی بنا بر مبنای شما اغلبیت هم منتفی می شود؟

جواب: بله؟

سؤال: بنا بر مبنای حضرتعالی که ... بنابر این دیگر آن اغلبیت هم منتفی می شود دیگر؟

جواب: بله دیگر،

سؤال: یعنی اغلبیت نداریم، یعنی سوق مسلمین دیگر نداریم

جواب: نه، البته در صورتی که انسان بداند که آنها بسم اللَه می‌گویند، چون در بعضی از روایات که خواندیم- نمی‌دانم شما بودید یا نه؟- در آن جا دارد مثلاً نصارای عرب، آن‌ها نمی‌گویند. آنها خارج هستند. اگر انسان بداند که نصاری و یهود بسم اللَه می‌گویند، اگر بداند در این صورت ذبیحۀ آنها بلا مانع است.

سؤال: بنا بر همین مبناء سوق منتفی می‌شود، یعنی سوق مسلمین با سوق یهود و نصاری یکی می‌شود.

جواب: بله دیگر، یعنی اگر انسان بداند آن یکی می‌شود، اگر نداند نه، همان اصالة عدم تزکیه در این جا حاکم است.

سؤال: بنابراین در ذکر خدا عربیت هم لازم نیست.

جواب: نخیر، نه، فارسی هم می‌توانید بگوئید. شما موقع ذبح بجای بسم اللَه بگویید خدا، یا مثلاً بگوئید God ، فرقی نمی‌کند، انگلیسیها می‌گویند In the name of Godهمان است، فرقی نمی‌کند،

سؤال: الان در کشتارگاههای دنیا این قضیه مرسوم هست؟

جواب: بله؟

سؤال: در کشتارگاههایی که در دنیا هست این قضیه مرسوم است؟ یعنی با نام خدا شروع میکنند؟

جواب: آن‌ها اللَه می‌گویند.

سؤال: این را می‌گویند؟

جواب: بله، یعنی مسلمین در کشورهای خارج، آن‌ها هم اللَه می گویند، فرض کنید که مسلمین انگلیسی زبان، مثلاًGod نمی‌گویند آن‌‌‌ها هم اللَه می‌گویند، خب این‌ها نمی‌دانند اگر به آن‌ها بگوئیم بابا راحت است همان...، البته خب اللَه بهتر است چون اللَه آن اسم مُنزلِ من السماء است و با God ممکن است تفاوت داشته باشد چون آن اسم اللَه، اسمی است که دلالت بر ذاتی می‌کند که مستجمع جمیع صفات کمالیه است ولی نه فقط خدائی که خدای رحمت است ولی نقمت و این‌ها در آن نیست. البته بنا بر اختلافی که در این جاست بعضی‌ها می‌گویندGod اشاره به آن اللَه است، بعضی‌ها می‌گویند نیست. امّا آن چه که خود من تفحصّ کردم در God همان معنای الوهیّت لحاظ شده، یعنی معنای جامعیّت منتهی خدای مطلق، نه اینکه با قید مستجمع جمیع صفات که اطلاق هم حکم همان مسئلۀ استجماع را در این جا دارد و این در ترجمۀ بعضی از چیزها، بسم اللَه الرّحمن الرّحیم و اینها به درد می‌خورد، بعضی‌ها می‌گویند نمی‌شود به جای این، God گذاشت. بعضی‌ها می‌گویند می‌شود گذاشت. اما آن طور که من تفحصّ کردم اشکالی ندارد.

 علی ایّ حال آیه‌ای که در این جا می‌فرماید: وَ لاٰ تَأْكُلُوا مِمّٰا لَمْ يُذْكَرِ اِسْمُ اَللّٰهِ عَلَيْهِ... ﴿الأنعام‌، ١٢١﴾ این در جا اشاره به این ندارد که اسم اللَه بر آن باشد. اِسْمُ اَللّٰهِ یعنی در این جا اسم خدا. نه اینکه اسمی که اللَه، لفظ ((الف)) و ((لام)) و ((ها)) آن حاکی از آن هست، نه، کُل اسمٍ و یحکی عن هذهِ الذّات، یحکی عن اللَه تعالی، این معنا، معنای آیه است، لذا شما بسم اللَه هم نگفتید، نگفتید، اللَه هم بگوئید کافی است، اللَه، سر حیوان را ببرید، خدا، سر حیوان را ببرید، مثلاً ربّ، سر حیوان را ببرید یا مثلاً فرض کنید که الرّاحم، سر حیوان را ببرید، این در این جا فرقی نمی‌کند. خصوص اللَه در این جا ملاک نیست.

سؤال: الان در کشتارگاههای بهداشتی و عمومی کشورهای اروپایی اللَه می گویند؟

جواب: نه نمی‌گویند،

سؤال: نمی‌گویند؟

جواب: نخیر آنها اللَه نمی‌گویند، باید تحقیق کرد، نخیر آنها در کشتارگاهشان فقط حیوان می‌آید و همین طوری با وسایل و جهازی که برای ذبح هست، حیوانات به ترتیب می‌آیند و آنها را همان حدید و هر چه هست آنها را ذبح می‌کند و می‌رود و هیچ نوع تسمیۀ چیزی نمی‌کنند

سؤال: ... فقط یک نفر بفرستیم بگوییم شما یک اللَه بگویید

جواب: بله

سؤال: نیاری به نیرو فرستادن در کشتار و اینها نیست؟

جواب: نخیر نیست، نخیر. در آن حینی که دارد ذبح می‌کند در آن حین اسم اللَه باشد کفایت می‌کند. ولو آن که ده تا با همدیگر هستند. یعنی آن حیوانی که ذبح می‌شود بر آن حیوان کلمۀ اللَه اطلاق بشود، حالا آن حیوانی که پشت [سر در صف] است و می‌خواهد بیاید اسم اللَه [بر آنها هم صدق می کند،] ولی آن حیوانی که خارج از آن محوطه هست عرفاً اطلاق اسم بر آنها معنا ندارد و صحیح نیست. ولی آن حیوانی که در این جا است[(یعنی در محوطۀ محل ذبح است و در صف برای ذبح شدن قرار گرفتند)] فرض کنید که از این جا تا آن جا همین طوری دجاج به ترتیب اینها معلّق هستند، شما یک اللَه می‌گویند، آن دجاجی که در آن جا هست[(در انتهای صف ذبح قرار دارد)] تا این دجاجی که در این جاست[(ابتدای صف ذبح)]، تمام اینها بلا مانع است. چون اینها در این مکان واحد، اسم اللَه بر آنها اطلاق شده. حالا بعضی‌ها نوار هم می‌گذارند، همین طور نوار اللَه، اللَه می‌خواند تا[پایان یافتن عمل ذبح...]

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: بله؟

سؤال: این اشکال دارد؟

جواب: این به نظر شبهه ناک می‌آید، چون در واقع فاعل بایستی که بگوید اللَه، یعنی

سؤال: فاعل در دستگاه دارد می‌گوید دیگر

جواب: نه، بالاخره گویندۀ حیّ، یعنی مختار بایستی که اللَه بگوید. این[منظور] هست.

سؤال: در مورد گاو و اینها اول یک شُوک وارد می کنند که بیهوش بشود بعد ذبح می کنند، این اشکال ندارد؟

جواب: نخیر، عیب ندارد.

سؤال: ...؟

جواب: آن بله، اگر این اِماته مستند به آن شُوک باشد دیگر آن حرام است، اِماته باید مستند به ذبح باشد

سؤال: یعنی این شوک با هر چه باشد کافی است؟

جواب: بله، وظاهراً هم[این شوک اماته را] ایجاد نمی‌کند.

 روایاتی که در این جا هست امروز می‌خوانیم و بعد آن جمع بندیی که خدمتتان عرض کردم آن جمع بندی را عرض می‌کنیم و دیگر امروز بحث روایت را تمامش می‌کنیم بحول و قوۀ خدا.

 یک روایتی هست، روایت علی بن جعفر است که حالا ایشان می‌آید در این جا بیان می‌کند، روایت تهذیب است از معاویة بن عمّار: قالَ سألتُ ابا عبداللَه علیه السلام عن ثیاب السابریة، یعملَهُا المجوس و هم اخباث و هم یشربون الخمر و نساؤهم علی تلک الحال، اَلبسُها و لا اَغسلُها و اُصَّلی فیها؟ قالَ نعَم، قال معاویه: فَقطفتُ لَهُ قمیصاً. معاویه در این جا می‌گوید من برای حضرت یک لباسی را فرستادم که خود حضرت این کار را انجام می‌دهد یا نه؟ و خطته و فتلت لَهُ ازراً و رداءً من السابری، ثُم بعثت بِها الیه فی یوم جمعة حین ارتفع النهار! یعنی در وقتی که حضرت نمی‌توانست آن را بشوید، می‌خواستم قشنگ با چشمم، به عینم ببینم که خود حضرت که فتوا می‌دهد خودش هم عمل می‌کند به این فتوا یا نه؟ فَکَانّهُ عَرف ما ارید، داری امام را امتحان می‌کنی؟ خاک بر سرت کنم! وَ خَرَجَ بها الی الجمعه. حضرت همین لباس را ‌پوشید و آمد به این جمعه، این یکی از آن روایات است.

خب این روایات را همه را می‌گوئیم، وجه استدلال را بعد عرض می‌کنم، فعلاً نه.

 روایت دوم، روایت ابوجمیله عن ابی عبداللَه علیه السلام، روایت در کتاب مَن لایحضره الفقیه هست، اَنَّهُ سألَهُ عن ثوب المجوسی، البسه و اصّلی فیه؟ قالَ نَعَم. قلتُ یشربون الخمر، قال نحن نشتری الثیابَ السابریه فنلبسها وَ لا نغسلها. این هم روایت دوّم.

 روایت سوّم، روایت حسین بن علوان است، عن جعفر، عن ابی، اَنَّ علیا علیه السلام، روایت روایت قرب الاسناد است، کانَ لایَری بالصَّلاة بعثاً فی الثوب الذّی یُشتری من النّصاری و المجوس و الیهودیه قبلَ اَن یغسِل، یعنی الثیاب التّی تکون فی ایدیهم فینجّسونها و لیست ثیابُهمُ التّی یلبسونها. آن لباس‌هایی را که می‌پوشند آن را منع کردند، آن لباس‌هایی را که درست می‌کنند و نسج می‌کنند، حضرت آنها را اشکال نمی‌کند.

 روایت دیگر روایت دعائم الاسلام است: سُئل جعفر بن محمد علیهما السلام عن ثیاب المشرکین، یُصلی فیها؟ قال لا. آن لباسی که خودشان می‌پوشند، حضرت می‌فرمایند نه.

 روایت دیگر از دعائم الاسلام است و رَخصّوا علیهم السلام فی الصلاة فی الثیاب التی یعملهُا المشرکون ما لَم یلبسوها اَو تظهر فیها نجاسَهُ... این هم یکی.

 روایت دیگر روایت احتجاج طبرسی است عن محمد بن عبداللَه بن جعفر حمیری، فی ما کتب الی صاحب الزمان انه قال عندنا حاکة مجوس، یأکلونَ المیته و لا یغتسلون من الجنابة و ینسجون لنا ثیاباً فهَل یجوزُ الصّلاة فیها قبلَ اَن تُغسَل؟ الجواب: لا بأس بالصلاة فیها. این هم روایت دیگر.

 روایت از کتاب درست بن ابی منصور است، عنه عن عمران، عن ...، قالَ قلتُ لابی عبداللَه علیه السلام جعلت فداک، الثوبُ یخرجُ من الحائک اَیُصلی فیها قبل اَن یُغسل؟ قال لا بأس بی ما لَم یُعلم رَیبه.

روایت دیگر روایت تهذیب است عن معلی قال سمعتُ ابا عبداللَه ان یقول لا بأس بالصلاة فی الثیاب التّی یَعملهُا المجوس والنصاری و الیهود.

 روایت دیگر، روایت حلبی است: تهذیب عن الحلبی، قال سلَتُ ابا عبداللَه علیه السلام عن الصلاة فی ثوب المجوسی فقال لَهُ یُرشُّ بالماء

روایت دیگر روایت تهذیب است که می‌فرماید: جمیل بن عیاش بن علی بزاز قال اخبرنی ابی قال سألتُ جعفر بن محمد عن الثّوب یعملهُ اهلُ الکتاب اُصلّی فی قبلَ اَن یُغسل؟ قالَ لا بأس وَ اِن یُغسَل اَحبُّ الیّ. اگر شسته شود بهتراست.

 روایت دیگر روایت سماعه عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له الطیلسان یعمله المجوس اَصّلی فیه؟ قال اَ لَیس یُغسَل بالماء؟ قلتُ بَلی، قالَ لا بأس، قلتُ الثوب الجدید یعمله الحائک اُصّلی فیه؟ قالَ نَعَم. که همۀ این روایت‌ها حکم روایت واحد را دارد.

 روایت دیگر، روایت عبداللَه بن سنان است...

سؤال: ...؟

جواب: بله آقا؟

سؤال: ...؟

جواب: یعنی مضمون، مضمون واحد است.

سؤال: یعنی روایت واحد نیست که...؟

جواب: نخیر، مضمونش مضمون واحد است.

روایت دیگر روایت تهذیب است از حسن بن محبوب، عن عبداللَه بن سنان قال سألَ اَبی ابا عبداللَه علیه السلام و اَنا حاضر اِنّی اعیر الذمی ثوبی، این روایت، روایت مهمّی است که ما روی این روایت تأکید داریم. اِنّی اعیر الذمی ثوبی و اَنا اعلم اَنَّهُ یشربُ الخمر و یأکلُ لحم الخنریر فیرده علیّ فاَغسلهُ قَبلَ اَن اصّلی فیه؟ فقال ابا عبداللَه علیه السلام صَلِّ فیه و لا تغسله من اَجل ذلک فاّنکَ اَعرتَهُ اِیّاهُ وَ هُوَ طاهر وَ لَم تستیقن اَنَّه نجّسه فلا بأس اَن تُصّلی فیه حتّی تستیقنِ اَنَّه نَجَّسه، این روایت، روایت بسیار مهمّی است. خب این روایت می‌گذاریم بعد می‌آئیم سراغش.

روایت دیگر، قالَ ابن سنان، قال سأل ابی عبداللَه علیه السلام عن الذّی یعیر ثوبه لِمَن یعلّمُ اَنَّه یاکُل الجرّی و یشربُ الخمر و فَیردُّه اَیُصّلی فیه قبل اَن یَغسِلَ؟ قال لا یُصلی فیه حتّی اَن یَغسِلَ.

 این روایت همان روایت بالا بود دیگر که از عبداللَه بن سنان بود. منتهی در آن جا حضرت گفتند اشکال ندارد، در این جا حضرت می‌گویند که باید آن را بشوید و بعد استفاده بکند که خب در این جا شیخ حمل بر استحباب کرده چون راوی یکی است، ما جهتش را عرض می‌کنیم، البته استحبابش صحیح هست.

 روایت دیگر روایت تهذیب است که ما فقط ذیلش را نقل می‌کنیم چون بالایش مربوط به باب اطعمه و اشربه است، سألتُه عن الرجل اشتری ثوباً من السّوق للبسٍ، لا یدری لمن کانَ، هَل تصلح الصّلاة فیه، قال اِن اشتریهُ من مسلم فالیصلی فیه، وَ اِن اشتریه من نصارانی فلا یصلی فیه حتّی یَغسِلَ. این هم خب مربوط به این.

 روایت دیگر، روایت قرب الاسناد است عن اَخیه موسی بن جعفر که حضرت می‌فرماید: لا بأس.

 خب این روایات تا این جا دیگر تمام شد. حالا بحث ما از این روایات با این طول و تفصیل این است که: ببینید حضرت در این روایات دو مطلب را در این جا بیان می‌کنند:

 مسئلۀ اول لباسی است که خود آنها مدّتی این لباس را می‌پوشند بعد این لباس را به عنوان دست دوم، به افراد دیگری می‌دهند، خب قطعاً با این لباس غذا خوردند، شراب خوردند. فرض کنید که نجاسات دیگر مانند بول و اینها که احترازی از آن نیست با این لباس برخورد کرده، این مشخص بر این است که این لباس، لباسی است که در معرض نجاست و اینها واقع شده و آن کسی که شراب می‌خورد خب حالا چند قطره‌ از این شراب می‌افتد روی لباس، این یک امر طبیعی است و یا کسی که گوشت می‌خورد، شما غذا که می‌خورید می‌بینید که لباستان چند جا لک پیدا کرده حالا اگر این فرض بکنید که لحم خنزیر باشد خب طبعاً متنجس می‌کند لباس را، در این که دیگر شکی نیست. یعنی می‌خواهم عرض بکنم که روایاتی که در اینجا دلالت بر نهی می‌کند، این نهی، یک امر طبیعی است به جهت این که این دیگر اغماض و این حرفها نیست که انسان بیاید اغماض بکند، یک لباسی که یکسال یک فرد یهودی یا آنهایی که شرب خمر می کنند این لباس را بپوشند انسان به قسم حضرت عباس می‌گوید این لباس خمر رویش ریخته است دیگر، حالا خشک شده، خشک شدن که از تنجّس درش نمی‌آورد، بالاخره متنجّس است و امثال ذلک. آن وقت این مسئله خیلی مسئلۀ روشنی است که در جائی که در آنیۀ آنها اگر انسان بداند که اینها[ اهل شرب خمر یا خوردن لحم خنزیر نیستند] مانند روایت زکریا بن ابراهیم که امثال ذلک این زیاد بود، در آنیه‌ای که دست می‌کند توی غذا و می‌خورد و این آنیه نجس نمی‌شود، به طریق اُولی لباسی که اینها می‌پوشند اگر اهل شرب خمر و اینها نباشند، این لباس نجس نیست. در جائی که مباشرةً دست کافر و مشرک با غذا ارتباط دارد حضرت در آن جا می‌فرماید که این نجس نمی‌شود مگر اینکه شرب خمر بکند و این حرفها که آن از باب نجاست عرضی در این جا دستش [طهارت] ندارد خب در این جا مسلّم این است که این لباسی را که منظور حضرت است که نپوشد نه بخاطر این است که عرق بدنش با این لباس تماس پیدا می کند بلکه به خاطر این است که مبالاتی و اعتنائی نسبت به مسائل نجاست و طهارت ندارد، از این باب است، از باب تلاقی عرق بدن با لباس نیست.

 لذا دلیل بر این قضیه این است که در این روایتی که عبداللَه بن سنان می‌گوید اِنّی اعیر الذمی ثوبی خب قطعاً این لباسی که ذمی می‌پوشد این لباس با عرق بدنش تلاقی پیدا می‌کند، دیگر چشممان را که نمی‌توانیم بر این مسئله ببندیم که این لباس قطعاً با عرق بدنش تلاقی می کند، منتهی چون فرصت، فرصت کم است احتمال ملاقات با شراب و اینها در این فرصت کم نمی‌رود، لذا حضرت در این جا او را امر به استصحاب طهارت می‌کنند که وقتی که...، دلیل روایت را که متوجّه شدید که چه شد؟ چون در این جا، لباس لباس عاریه است، لباس عاریه را که یک سال عاریه نمی‌دهند، یک مجلس عروسی لباس عاریه می‌پوشند، الان زنها به همدیگر لباس عاریه می دهند که بروند مجلس عروسی و پز بدهند به این و آن! افتخار کنند! فخر بفروشند! حالا مرد هم همین طور است. یک لباس تنش است که انسان خیال می‌کند چه خبر است! نه بابا عاریه است پوشیده بیچاره! این عاریه ها آن زمان هم بوده. این لباس عاریه عرق می‌کند، بدن عرق می‌کند ولی علت این که حضرت در این جا می‌فرماید که لباس اشکال ندارد و او را امر به استصحابش می‌کنند، برای این نکته است که در این جا این قبلاً لباسی را که داده طاهر بوده، گرچه احتمال اصابۀ خَمر یا لحم می‌رود ولی این احتمال با استصحاب مندفع است. استصحاب در این جا حاکم است بر این احتمال ملاقات با خمر ولی در لباس ذمّی...- وقتی که من قبلاً خدمتتان در آن جا در بحث جریان اصول عملیّه گفتم حالا در استصحاب و اینها هم که اِنشاءاللَه شنبه شروع می کنیم، ما هر روز می‌گوئیم اصول را شروع کنیم، بعد دائم همین طوری به تأخیر می‌افتد و اینها. حالا اِنشاءاللَه شروع می‌کنیم به خواست خدا، در آن محدوده ای که هست- در جریان اصالة الطهاره و همین طور در جریان استصحاب بالاشاره خدمتتان عرض کردم که این جریان اصول عملیّه عُرفی است نه این که یک حکم مجزایّ شرعی است یعنی در جائی ما اصول عملیّه را جاری می‌کنیم که عرف آن اصول عملیّه را در آن جا جاری بکند و لیکن حال اسمش را نگذارد و الا عُرف اصالة الطهاره جاری می‌کند، عُرف استصحاب جاری می‌کند، عرف اصالة النجاسة جاری می‌کند و امثال ذلک، و همین اصول عملیّه را در سایر قضایا و مسائل بکار می‌برند.

 استصحاب در جائی جاری می‌شود که غلبۀ ظن با آن مورد متیقّن باشد نه این که ما در موردی استصحاب را جریان می‌دهیم که حتّی مثلاً پنج در صد احتمال بقاء حکم یا موضوع باشد، در آن جا می‌گوئیم لا تَنقض الیقین بالشک این مورد را شامل می شود! الان که یقین داریم! بل انقضه بیقین الاخر، الان که یقین بر خلاف نیامده قبلاً که هم یقین داشتیم الان وَ لَو این که خمسه بالمیئه احتمال بقاء حکم هست یا احتمال بقاء موضوع است ما استصحاب را جاری می‌کنیم! نخیر استصحاب در این جاری نمی‌شود.

 اگر شما بخواهید استصحاب را جاری کنید باید در این روایت هم جاری کنید، ثوب یهودی است خب باشد، چرا حضرت می‌فرماید ثوب یهودی را لا تُصل فیه؟ چون استصحاب جریان ندارد. با این که احتمال عقلائی وجود دارد که این لباس یهودی لعل که این که یک سال هم پوشیده، دو سال هم پوشیده، احتمال عقلائی است که این در این جا اصابۀ با خمر نکرده باشد. پس به همین دلیل این روایت یکی از ادلّه‌ای می‌شود که شما این را در باب استصحاب باید مورد استفاده قرار بدهید لعدم جریان الاستصحاب فی کل موضِعٍ و فی کل موطن الا این که عُرف یجری هذا الاصل فی ذلک الموطن و فی هذا الموقف، و چون در این جا به نظر عُرفی و به نظر عادی ممکن نیست که یک نفر یک لباسی را یک سال بپوشد گرچه احتمال عقلائی دارد ولی به حسب احتمال عادی چون ممکن نیست که یک نفر بپوشد و اصابۀ با خمر نکند، لذا در این جا جای استصحاب نیست. آن جا امام علیه السلام حکم به استصحاب می‌کنند این جا در سایر مواضع امام علیه السلام حکم به استصحاب نمی‌کند. این به خاطر فقه الحدیث این قضیّه.

 و اما مطلبی که در این جا هست که بخاطر آن قضیه ما می‌توانیم استفادۀ دیگری را اصلاً از خود این روایات بر این مطلب بکنیم این است که در زمان سابق، این پارچه‌هایی که یهودی و نصاری و مجوس و سابری و امثال ذلک درست می‌کردند، دستگاه و ماشین که نبود، آن زمان سابق دستگاه ماشین بافی و پارچه بافی یزد و کشباف یزد و اینها که نبود که از یک طرف پشم بدهند از آن طرف در بیاید، یکی یکی اینها می‌آمدند و با دست خودشان همان طوری که قالی باف‌های ما با دست خودشان قالی می‌بافند، آنها هم این قماش را بوسیلۀ ید می‌بافتند، خب قطعاً در این مدّت این دست عرق می‌کند و به این قماش برخورد می‌کند. چه طور ممکن است که فرض بکنید در آن گرما و امثال ذلک، در تابستان اینها بیایند و یک پارچه‌ای را ببافند که این همه زمان طول بکشد و این وسط دستشان عرق نکند؟ نمی‌شود یک همچنین چیزی، یعنی این یک احتمال نیست، این یک امر واقعی و عقلائی است. اگر کفار نجس بودند و نجاست اینها بواسطۀ رطوبت عرق بر آن لباس سرایت بکند قطعاً باید امام علیه السلام بفرماید که هر لباسی را که یعمَلُه المجوسی و یعمله المشرک لا بُدَّ اَن تغسلوا و بعد تصلّی فیه، ولی حضرت در این جا لباسی را که آنها عمل کنند و حیاکت کنند و ببافند، حکم به عدم غَسل و جواز صلاة فیه می‌کنند، لباسی را که خودشان بپوشند، اگر قرار بر رطوبت است در هر دوی این‌ها رطوبت سرایت می‌کند، هم در عمل در آنجا و هم در آن جا، پس معلوم می‌شود، یعنی نفس این ادلّه، نفس خود همین روایات دالّ بر عدم نجاست مشرک است بلکه نجاست آنها نجاست عرضی می‌شود. پس با همین ادلّه ما ثابت کردیم که اینها نجس نیستند. بحث مربوط به اینها تمام شد.

خلاصة الکلام در این مطلب در این جا این شد که ما چند نوع روایات در باب نجاست کفار داریم:

 یکی اسئار است که این اسئار هم در بحث طهارات و نجاسات می‌آید و هم در بحث اطعمه و اشربه، هر دوی اینها را شما مطالعه کنید. در بحث اسئار نتیجۀ بحث در روایات به این رسید که سؤر مجوسی و مشرک فی حد نفسه تا مادامی که شرب خمر و اکل لحم خنزیر نکنند طاهر است و روایات در این زمینه زیاد بود و ما روایات را بیان کردیم هم در اطعمه و اشربه، اتفاقاً در اطعمه و اشربه بیشتر از اسئار هست که مقداریش را خواندیم، دیگر حالا چون من روایات جدیدی را پیدا نکردم لذا اینها را دیگر ارجاع می‌دهم بر ما سبق. و در باب اطعمه و اشربه و در باب اسئار آن سؤری منهی بود که در آن سؤر اکل لحم خنزیر و شرب خمر در آن جا مد نظر هست لذا امام علیه السلام از راوی سؤال می‌کند أ یأکلون لحم الخنریز؟ یا اَیشربُون الخمر اَم لا؟ اگر خود کافر فی حد نفسه نجس باشد سؤال از اکل لحم خنزیر لغو خواهد بود، سؤال از شُرب خمر دیگر در این جا لغو خواهد بود. پس بنابراین ما استفاده می‌کنیم که نهیی که حضرت در آن جا می‌کنند این نهی، نهی تنزیهی است نه نهی تحریمی، دلیل بر این مطلب یک روایتی هست که این روایت را عرض کردیم و اتفاقاً این روایت در این جا هم آمده از کتاب ...در بحث...، یک روایتی در این جا بود که به دو صورت می‌شود این را بخوانیم، حالا من این را عرض می‌کنم:

 روایت روایت اسماعیل بن جابر است که قالَ قلت لابی عبداللَه علیه السلام، محمد بن یعقوب روایت را نقل می‌کند، ما تقول فی طعام اهل الکتاب؟ فَقال لا تأکله، ثم سَکَتَ هنیئة ثُمَّ قالَ لا تأکله، ثم سَکَتَ هنیئة ثُمَّ قالَ لا تأکُلهُ و لا تترکُ تقولُ اَنَّه حرام. ولکن تترکه تتنزه عنه، اِنَّ فی آنیةٍ الخُمر و لحم الخنریز، پس بنابراین حضرت در این جا تصریح می‌کنند بر این که خود آنها نجس نیستند بلکه این نجاست آنها نجاست عرضی است.

 البته این روایت به یک نحو دیگری نقل شده، روایت درست بن ابی منصور است در یک کتاب دیگر که می‌فرماید: یا اسماعیل لا تدعه تحریماً له ولکن دَعهُ تنزهاً لَه و تنجُّساً لَهُ، اِنَّ فی آنیةٍ الخمر و الخنزیر. خب این روایت هم بود.

 روایت امام رضا علیه السلام هم بود که خادمۀ ایشان هم نصرانی بود، حضرت فرمودند دستش را می‌شوید و اشکالی ندارد. در حالی که خادمه غذا و همه چیز برای امام ‌می‌آورد، اینها هم که خب در این جا بود.

 در یک روایت دیگر باز روایت تهذیب بود که روایت وشاء است که اَنَّه کرِه سؤر ولد الزنا و الیهودی و النصرانی و المشرک و کلّ من خالف الاسلام. در این جا حضرت مشرک و یهودی و نصرانی را در یک قران قرار داد و به عنوان کِرَه ذکر می‌کند، خوشش نمی‌آید و قال اَشدُّ ذلک عندی سؤر النّاصب، که در این جا مشرک هم مثل یهودی و نصرانی و اینها آورد شده. خب این باب اسئار بود.

پس در باب اسئار مطلب بر این تعلق گرفت که خود سؤر مشرک، یهودی و نصرانی فی حد نفسه اشکال ندارد بلکه نجاست اینها و نهیی که از اینها شده عرضی است بخاطر عدم مبالات به خمر و نجاسات مانند بول و امثال ذلک. این باب اسئار بود. اطعمه و اشربه هم داخل در همین باب بیان شد.

نهی از تلبّس به لباس آنها هم عرض شد که همۀ اینها دلالت بر خلاف دارد.

 در خود باب نجاست کفّار هم روایاتی که در آن جا بود عرض شد که بحث مصافحه و اینها بود و نهی از مصافحه طبق روایاتی که در آنجا بود این روایات نه تنها دلالت بر حرمت نمی‌کردند بلکه دلیل بر خلافش هم در این جا، در باب نجاست کفار ایشان آورده بودند.

 در باب مضاف روایاتی که در باب ماء الحمام بود آن جا هم ما می‌دیدیم که کراهت غَسل از مائی که ولد زنا یا یهود و نصاری از آن آب خودشان را شستند از آن روایات مشخص می‌شد. اضافه بر این که در جائی که معاشرت با اهل کتاب در غذا اشکال نداشته باشد به طریق اُولی در بحث غَسل با آب و وضوء با آب هم همین طور است الاّ این که در آنجا عرض کردیم که چون مسئله، مسئلۀ وضوء است و وضوء هم برای صلاة است لذا در آن جا ممکن است که، ممکن است یعنی همین است که حضرت نهی از بقایای غسالۀ یهود و نصاری را از باب همان کدورت در آب، مورد نظر قرار دادند و الا اگر بحث بحث نجاست بود به طریق اُولی آنیۀ آنها باید نجس باشد در حالی که مسئله به این کیفیّت نبود و وانگهی لا شکّ و لاُشبهه که ولد زنا قطعاً نجس نیست ولی در عین حال نهی از غسالۀ ولد زنا این حکایت از همان کدورت می‌کند نه این که دلالت بر یک حکم تکلیفی حرمت و نجاست خارجی می‌کند. این هم مربوط به اینها. در ابواب ماء مضاف، در آن جا هم مسائل و روایات به همین کیفیّت عرض شد.

 روایاتی که در مجموعۀ این[ ابواب مختلف هست] و به نظر نمی‌رسد که مثلاً حالا در جائی دیگر باشد مگر این که از باب استطرادی حالا در یک جا از فقه یک روایت باشد، اگر هم باشد با توجه به روایاتی که- حالا البته بحث‌های فقهی و تفسیری آن می‌آید- در این زمینه‌های مختلف، در این ظروف مختلف، اسئار، نجاست کفّار، اطعمه و اشربه و لباس‌های آنها و همین طور ماءُ الحمام و امثال ذلک ذکر کردیم، ما دلیلی برای نجاست کفّار پیدا نکردیم. همه آنها از اول تا آخر طاهر هستند، همه به یک کنار[(اصطلاح مشهدی ها)]، و نجاست آنها نجاستشان عرضی است و در اینجا فرقی در این مورد بین یهود و نصاری و مجوس و بین غیر آنها از سایر اقسام مشرکین وجود ندارد.

 از روایات ما چیزی را بدست نیاوردیم. حالا باید برویم سراغ اجماع و عمل صحابه در زمان ائمه و بعد از زمان ائمه و ببینیم که آنها که حکم به نجاست می‌کردند به چه دلیل بوده؟ و آیا دلیلی غیر از این داشتند یا این که دلیل اینها همین بوده؟ فردا اِنشاءاللَه بحث ما بحث تفسیری است. تفسیر آیۀ ….. إِنَّمَا اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاٰ يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرٰامَ…. ﴿التوبة، ٢٨﴾، آن را از کُتب مختلفه، از عامّه و خاصّه می آوریم، بحثمان هم چند روز طول می‌کشد. وقتی که بحث تفسیری مان تمام شد بحث فقهی را شروع می‌کنیم.

سؤال: ...

جواب: آقا هر کسی که از شکم آدم دو پا در بیاید[طهارت ذاتی دارد و نجس نیست.] ما نجاست را از این روایات نفهمیدیم. حالا ببینیم از نظر فقهی،[مسئله چه صورتی پیدا می کند.]

سؤال: در این روایات همه‌اش از مجوس سؤال شده است، از کفّار بت پرست و کفّار دهری سؤال نشده.

جواب: اصلاً آن موقع اینها نبودند

سؤال:

جواب: خب آن جا می‌دانم. آخر در بعضی از جاها حتّی مشرک هم آمده، در بعضی از روایات، اِنّه کِره سؤر ولد الزنا و الیهود و المجوس و المشرک،

سؤال: مشرک به اهل کتاب هم اطلاق می‌شود

جواب: می‌دانم، خب مشرک را در قران او قرار داده، یهود و مجوس و نصرانی و مشرک

سؤال: بت پرستها هم می شود، بت پرست باز اعتقاد به خدا دارد، آنها که منکر خدا هستند آنها چه؟

جواب: هر کسی که باشد. ما نمی‌گوئیم نجس هست یا نیست، ما از روایات دلیل بر نجاست پیدا نکردیم

سؤال: اینقدر عام نیست که شامل ملحدی که منکر خدا هم هست بشود

جواب: می‌دانم، دلیل بر نجاست چیست؟

سؤال: هان! بله شما دلیل را می گویید!

جواب: من این را می‌گویم، می‌گویم مشرک، البته مشرکی که در این جا هست منظور فقط آن کسی نیست که قائل به ثنویت و اینها باشد، مشرک یعنی کسی که خارج از این سه تا است. در آن موقع هم اصطلاح، همین بوده، کسی که خارج از این سه تا است ولو ملحدین، آن دهریون و اینها، همه را مشرک می‌گویند. آنها همان طبیعت را صانع برای دنیا می‌دانند، نفس طبیعت را می‌دانند و خب این هم شرک است دیگر، اصطلاح اصطلاح عام است.

سؤال: لفظ کفار بر اهل کتاب هم اطلاق می شود؟

جواب: چرا، بله کفار شامل اهل کتاب هم می شوند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد